

پیوند ادب و سیاست

بازتاب انقلاب خراسان (۱۳۰۰) در شعر فارسی

پروفسور سیدحسین امین

سقوط سیدضیاءالدین طباطبایی - عنصر فعال و ضد اشرافی و انقلابی نمای کودتای اسفند ۱۲۹۹ و در پی آن شکست کلنل محمدتقی خان سپیان در ۱۳۰۰ ش در خراسان، در ادب فارسی آن زمان بازتابی گسترده یافت. بویژه، شاعران بزرگ آن دوران یعنی عارف قزوینی، ایرج میرزا، ملک الشعراء بهار، عشقی و فرخی یزدی و نویسندگانی چون کاظم زاده ایرانشهر، دکتر رضازاده شفق، علی آزادفرزی، محمد پروین گنابادی، علی اکبر گلشن آزادی، غلامرضا ریاضی و دیگران... آثاری مهم در این زمینه از خود به جای گذاشته‌اند که در اینجا تنها سروده‌های شاعران آن دوره برای نشان دادن پیوند نزدیک شعر و ادب با انقلابهای سیاسی، از منابع گوناگون گلچین و تجزیه و تحلیل می‌شود.

عارف قزوینی

عارف قزوینی (متولد ۱۳۰۰ هـ. ق در قزوین - درگذشته ۱۳۱۲ ش در همدان) یکی از معروف‌ترین شاعران و تصنیف‌سازان انقلابی عصر مشروطیت بود که شعر را وسیله‌ای برای بیان اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی قرار داد. وی پس از دوره مهاجرت که در عثمانی به امید همکاری ملیون ایران و دولت عثمانی، شعر معروف «اتحاد اسلام» را ساخت، در پی انقلاب اکتبر بلشویک‌ها در روسیه به چپ گرایان نزدیک شد^۱ و به همین دلیل، پس از سقوط سیدضیاء که احمد قوام السلطنه والی پیشین خراسان - غیر مترقبه از زندان احضار و به تشکیل هیأت دولت مأمور شد، عارف، تصنیف معروف زیر را در وصف دولت انقلابی سیدضیاء ساخت:

چشم آرزومند نگاهت باز آ

ای دست حق پشت و پناحت باز آ

قربان کابینه سیاهت باز آ

ای توده ملت سیاهت باز آ



زن بود در کابینه مرد افکن شد

این آن قوام السلطنه است ایمن شد

ای آه دل‌ها خضر راحت باز آ

اسکندر اشراف بنیان کن شد

عارف که خبر مقاومت کلنل در برابر کابینه جدید اشرافیت مآب و رجوع به قهرای قوام را شنید، با آشنایی و دوستی که از دوره مهاجرت ملیون با کلنل داشت، به آرزوی این که مشروطه خواهان واقعی و مبین پرستان حقیقی با بهره‌داری از تیروی ژاندارمری بتوانند انقلاب احوالی را که سیدضیاء وعده داده بود، ادامه دهند، عازم سفر به مشهد شد و دو ماه پس از قیام خراسان خود را به آنجا رسانید و در حقیقت، مشاور کلنل شد.^۲ چند روز پس از ورود عارف به مشهد، به دستور کلنل در باغ ملکی، یک «گاردن پارتی» برگزار شد و نمایشنامه «ستاخیز سلاطین ایران در ویرانه‌های مدائن» اثر میرزاده عشقی در گوشه‌ای از باغ ملکی به روی صحنه آمد و پس از آن، در کنسرتی، عارف این غزل خود را که در همان ماه‌های نمایشنامه عشقی ساخته بود، به آواز ملیحی در دستگاه بیات ترک خواند:

بنای هستی عمرم به خاک، یکسان کرد

سیاه عشق تو، ملک وجود، ویران کرد

بدان که آنچه که ناید به گفت و گو، آن کرد

چه گویمت که چه کرده‌است خواهی از، دانی

به من، که دوره شوم قجر به ایران کنرد

چه کرد عشق تو؟ عاجز ز گفتنم! آن کرد،

کسی که مملکت و ملتی پریشان کرد

خدا چو طرغزلت، کند پیریشسانش

هر آن کسی که خیانت به ملک ساسان کرد

الهی آن کس به ننگ ابد چهار شود

که خصم، ملک تو را جزو انگلستان کرد

به اردشیر غمگین در از دست بگو

به اصفهان نتوان گفت ظل سلطان کرد

خرابی آنچه به دل کرد والی حُسنش

نشست «عارف» و لعنت به گور خاقان کرد

چو جغد پیر سر ویرانه‌های شاه عباس

عارف پس از این غزل، تصنیف زیر را خواند:

رحم ای خدای دادگر، کردی، نکردی
ایضا به اعقاب قجر کردی، نکردی^۲

عارف در مقام تهییج و تشجیع کلنل برای فتح تهران که حداقل آن به برکناری قوام از صدارت و حداکثر آن به جمهوری کردن ایران می‌انجامد، برآمد. یکی از افسران همقطار کلنل بسپان به نام قدرت منصور بی‌واسطه از عارف نقل می‌کند که عارف در آن روزها اظهار امیدواری به فتح تهران به دست ژاندارم‌ها کرده است.^۵ همچنین، عارف نه بیت از غزل زیر را ظاهراً در همین تاریخ (۱۳۰۰ ش) که دور از مرکز - یعنی در خراسان - بوده، به نفع جمهوری و برضد قدرتمندان مرکزی ساخته و دو بیت پایانی را سپس در ۱۳۰۲ ش به آن افزوده است:

به مردم این همه بیداد شد مرکز داد	زدیم تیشه بر این ریشه، هر چه بادا باد
از این اساس غلط این بنای پای بر آب	تیشه نیست ز تعمیر این خراب آباد
مگویی کشور جم! جم چه کاره بود و چه کرد؟	مگویی ملک کنیان! کی گرفت و به کی داد؟
شکسته بود، گر امروز بود، از صد جای	چو بیستون سر خسرو ز تیشه فرهاد
کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور	به زیر سایه آن زندگی مبارک باد
به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک	گرفت داد دل خلق، کلاوه خداداد
پس از مصیبت بسیار، عمید جمهوری	به زیر سایه آن زندگی مبارک باد
خوشم که دست طبیعت گذاشت در ره باد	چراغ سلطنت شاه بر درجسته باد
تو نیز فاتحه سلطنت بخوران عارف	خدایا همه بد فطرتی بیامرزاد ^۶

دو سال بعد یعنی در شعبان ۱۳۴۲ ق، عارف دو بیت زیر را که عدم تناسب و تجانس آن با نه بیت غزل بالا آشکار است، در تهران بر آن افزود:

خرابه کشور ما هر آن که باعث شد	کزین سپس شود آباد، خانه‌اش آباد
به دست جمهور هر کس رئیس جمهور است	همیشه باد در انتظار رادمردان، راد

وقتی که در صفر ۱۳۴۰ ق/ ۱۳۰۰ ش کلنل بسپان در حدود قوچان در جنگ بسیار کوچکی که خود را با عجله به آنجا رسانده بود، کشته شد، عارف خود را سرزنش می‌کرد که چرا نتوانسته است، به موقع، کلنل را از رفتن به آن منطقه بازدارد. افزون بر این، عارف، با سرسختی تمام، بر اهداف بلندمدت خود پای فشرد و با اظهار امیدواری به معجزات قوام، این سوگ‌نامه را در مرگ کلنل که در مقبره نادر شاه دفن شده بود، سرود:

میانه سر و همسر، کسی که از سر خویش	گذشت، بگذرد از هر چه، جز ز کشور خویش
هزار چون من بی‌باو سر، فدای کسی	که دو سراسر ایران، ندید همسر خویش
تم فدای سر داد گستری کز خون	هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش
سر و سران سیه، جسمه‌ها درند، بر آن	سپهبدی که پدی سرپرست لشکر خویش
زسروش خود و سرگذشت خویش، به دست	قلم گرفتم و آتش زدم به دفتر خویش
به قیبر «نادر» ای نادر زمان! پردی	به دست خود، سر در خاک و خون شناور خویش
چو دید «نادر»، از جان گذشته‌تر از خویش	به پیشگاه تو تقدیم کرد مقبر خویش
بیار باده که تا سر خوشم، خوشم، بیند	قوام سلطنته از روز گار کیفر خویش
نداشت عارف جز این دو چیز، وقف تو کرد:	مدام سینه سوزان و دیده تر خویش ^۷

این عارف به حدی مطلوب افتاد که سال بعد (۱۳۰۱ ش) ملك الشمران بهار در قضیه پیشنهاد اعطای امتیاز استعمال به آسنگا، به استقبال عارف، جمله زیر را سرود:

به دست کن بدهد اختیار کشور خویش
کسی که نان پیر خورده، دست مآثر خویش
کسی به کشور خود گرد کرده لشکر خویش
رقیب گوی بگذارد میمان آفر خویش
بگو به خصم، بسوزد به نفت، بیکر خویش
به رایگان نفروشد کسی برادر خویش^۸

کسی که فسر هفت نهاد بر سر خویش
بگو به سفاک کنه، در بسته اجنبی نهند
به غم حقیقت ساز اگر به قول سغیه
بر آس و عساک و هر لقای خویش، از لایم
حرفی وقت شمال و جنوب ملاحظه ماست
ز من به سار بگو با برادران حسسود

و حتی حسین عارف هم اسیر لشکر جدید شرق، قبر کلنل را نیش کرد و جنازه اش را از آرامگاه نادر افشار به گورستان میرا مشهد انتقال داد. عارف این سوگ الله را سرود:

گردد از آن قطره خون که از تو ز بند خویش
کی کند ایرانی را کس است فسر خویش^۹
گردد ایران هزار سال سینه خویش
کار، که تا «نادر»ت کشید در آغوش
تا نفس آخر از تو غاش سینه بر دوش
گشت در این مملکت از بعد تو خاموش
دوخت هر آن بی شرف به قتل تو پایوش
از سر و سر تو «بیش قیصر» تو سرپوش
ریخته در مغزها محسوسه خویش
بلبل، و عارف ز داغ مرگ تو خاموش^{۱۰}

ز بند به خون خرواهی ات، هزار سیل خویش
عشق به ایران به خون کشیدت و این خون
خود اگر بیای فسر خون تو ز بند
عسکری «نادر»ت کشید به جانی
از بی کسب تو، کشید شرافت
شعله شمع دلاری و شعله سلطنت
محسوسه تنگین لگنار به تن گسره
سر سر خود به عساک بر دی و برداشت
قیصرت اگر پیش شد چه باک! به پادش
مست عدل عشق گل به شمشه درآمد

در همان روزها، حسین عارف کلنل را بر کلهت پستال طایر نقش و این دوبیت عارف را زیر آن چاپ کردند:

این سر که نشان سر پرستی است
این عساکرت وطن پرستی است!

این سر که نشان سر پرستی است
این عساکرت وطن پرستی است!

این هم مصطفی وزلی است که عارف در نهایت کلنل سروده است و به گفته مرحوم دکتر صادق رضازاده شفق
مگر از همین مصطفی است که عارف به عهد عمر به نظم بر آورده است:^{۱۱}

گره کن که گز سبیل خون گری، نمر ندارد
ناله ای که ناید ز نای دل، اثر ندارد
هر که نیست اهل دل، ز دل خیر ندارد

دیده غمش سر لشکر ندارد

دیده غمش سر لشکر ندارد

ایمن محرم و صغیر ندارد

مرد جز هلاک	جیب جان، چه باک	گر ز نیم چاک
زندگی دیگر نماند	شاه دزد و شیخ دزد و میر و شعله و عسک؛ دزد	هیچ چاره دیگر ندارد
	دادخواه و آن که اورسیده تاد و دافزین؛ دزد	
	میر کاروان کاروانیان، تاجرس دزد	
داد تابه هر کجا رسد، دزد	خسته دزد، پس که داد زد؛ دزد	
	کششوری بدون دست برد، دزد	
روح کلرگر	ز این و کیل خر	پشنوای پسر ا
کاین و کیل جز ضرر ندارد	می خورم قسم، خیر ندارد	
	دامنی که ناموس عشق داشت، می درخش	
	هر سری که سیر عشق داشت، می برخش	
	کوبه کو و برزن به برزن همچو گو، برخش	
یا فدای آن تنی که بسر داد	ای سرم فدای همچو سر باد	
	سسر دهد زبان سسرخ بر باد	
کاو دهد نمر	نخل بارور	مملکت دگر
چون تو با شرف پسر، ندارد	ریشه خیانت ز جنگ سرو اندر ایران	جز تو یسک نفر، ندارد
	ریشه کرد، زان بشد دو نخل بارور نمایان	
	یک «و ثوق دولت» یکی «قوام سلطنت» زان	
در خطا پندان خطا نکردند	این دو بد گهر چه ها نکردند	
	آن چه بند، آن به مسلمان نکردند	
ناخلف تر پسر	زین دو بی پدر	چرخ حیلہ گر
آن شجر جز این نماند ^{۱۷}	زیر قبه قمر ندارد	

چنان که از این اشعار و تصنیف نمایان است، عارف از قتل کلنل بسیار متأثر شده است. این تأثر به حدی رسیده که دچار افسردگی و دل‌مردگی شده و دوبار قصد خودکشی کرده است. عارف بارها گفته بود که دو حادثه او را پیر و از زندگی ناامید کرده است: یکی قتل کلنل و دیگری عارف‌نامه ایرج میرزا. عارف پس از کشته شدن کلنل، زندگی در تهران را رها کرد و سر به بیابان گذاشت، اما حتی در کردستان هم از یاد کلنل غافل نبود، چنان که یک سال بعد به مناسبت سالگرد «شهادت» کلنل چنین نوشت:

«هشتم ماه محرم ۱۳۴۱ این غزل را در شهر سنندج به یادگار شهادت خداوندگار عظمت و ایهت، مجسمه شرافت و وطن پرستی، دلیر بی نظیر دوره انقلاب، مقتول محیط مسموم و مردم گش و قوام السلطنه پرور، سر بریده عهد جهالت و نادانی، به قیمت سه قران و ده شاهی به دست شمر ایرانی، یک نفر قویانی، به امر تلگرافی حضرت اشرف قوام السلطنه و به دستور سردار بجنوردی - نیک نام الی الاابد، سردار با افتخار ایران، کلنل محمدتقی خان که نام مقدسش بدرنگ خون، مقدس ترین کلمه ای است برای لوحه سینه های پاک و چاک چاک هر ایرانی و وطن پرست - به تهران فرستادم که روز دور نبوی یعنی غره صفر در روز نامه درج گردید:

به من مگو که مکن گریه، گریه کار من است
 متاع گریه به بازار عشق رایج و اشک
 شده است کسور ز دست دل جنایت کار
 چو کوه غم، پس زانو، به زیر سایه اشک
 تگرگ مرگ بگو سیل خون بیمار و بپس

به سر چه خاک به جز خاک تعزیت ریزم
 فشار مرگ که گویند بهترین در مرگ
 تدارک سفر مرگ دید عارف و گفت

کسی که باعث این کار گشته، یار من است
 برای آبرو و قسرو اعشبار من است
 دو دیده من و دل هم جریحه دار من است
 نشست، منظره اشک، آبشار من است
 تورنگ ننگ که آن فصل خوش بهار من

به کشوری که مصیبت زمام دار من است
 به من چه؟ من چه کنم؟ روح در فشار من است
 در این سفر کلنل چشم انتظار من است^{۱۳}

ملک الشعراء بهار

محمد تقی بهار (متولد ۱۲۶۵ ش در مشهد- در گذشته ۱۳۳۰ ش در تهران) بزرگترین قصیده سرای چند قرن اخیر ایران، شاعری به تمام معنی سیاسی بود. وی گرچه با حسن وثوق و برادرش احمد قوام نزدیک بود، به دلیل این دوستی به کلنل نیز ارادت می‌ورزید. او می‌نویسد:

«کلنل... به قدر لیاقت و بزرگی که داشت توانست کاری بکند و در حقیقت یکی از هزارها افراد مفید ایرانی بود که به شوخی شوخی نقله شده‌اند... محمد تقی جان بسیار نیک‌نام بود... هرگاه کلنل شش یا هشت هزار ژاندارم رشید و مسلح و فرمانبردار خود را... بر روی خزاعی در شاهرود می‌انداخت و از آنجایی معطلی خود را به تهران می‌رساند... سردار سپه و قسمتی از نمایندگان گریخته و شهرها سلام و صلوات به او تسلیم شده بود.»^{۱۴}

بهار همچنین در قصیده‌ای که در ۱۳۰۰ ش همزمان با انقلاب خراسان ساخته است (با آن که برادرش مهترزا محمد ملک‌زاده در زمره زندانیان کلنل بود)، از انقلاب خراسان پشتیبانی و از دولت مرکزی چنین انتقاد کرده است:

دورم فکنند چرخ کبیسانی
 تبارم درست داد نشناسانی
 بوم اندر آن به مرثیه خسروانی
 از زر پختنه کسورده ابوانی
 مسردم گنبد از تر ز زبانی
 کاین جای دزدی است و عوانی
 و ایمن ز حسادات زمسانی
 آن مرکز اسیری و غسانی
 آن مشتهر به شاه نشانی
 از چنگ باهلی و کنشانی
 برداشت سر به طغیان؟ دانی؟
 آن زن کسه داشت شوهر زانی
 از چند تن منافق جاسانی
 باخون پاک و عرق کبانی^{۱۵}

شد هفت سال تا خراسان
 اکنون گرم زخانه پیرسند
 شهرری آشیانه بوم است
 خام و خرو خبیث گروهی
 عمال دوزخ اند و زیانشان
 من نیستم فراخور این جسای
 سیراب باد خاک خراسان
 آن پتنگه شهامت و مردی
 آن مفتخر به تاج سپاری
 بیرون کشیده ملک به شمشیر
 شخصیم گفت: کز چه خراسان
 گسفتیم که زود زانیه گردد
 جاسایی که پایتخت بلرزد
 نخر و شد از چه ملک خراسان؟

ایرج میرزا

ایرج میرزا جلال الممالک (متولد ۱۲۹۱ قی در تبریز - در گذشته ۱۳۰۳ ش در تهران) از شعرای بزرگ قرن اخیر که در سرودن اشعار سهل و ممتنع در این عصر بی نظیر بود. ایرج، در ۹ بهمن ۱۲۹۷ به سمت معاونت پیشکاری دارایی ایالت خراسان منصوب شد و به فاصله چند روز به مشهد وارد و به خدمت مشغول گردید. آن روزها مصادف با والی گری احمد قوام السلطنه در خراسان بود. ایرج میرزا، در تمام مدت والی گری قوام السلطنه و بعد در دوره فرمانفرمایی کلنل پسیان در خراسان در خدمت وزارت دارایی ماند. وی گرچه خود شاهزاده‌ای از نوادگان فتح علی شاه قاجار بود، در دل از نظام پادشاهی وقت دل خوشی نداشت و گفته بود: فکر شاه دگری باید کرد / شاه ما کودن و بله و خرف است / هیچ علی بر سر او جر نهد / این همان «احمد» لای تصرف است. بویژه که ایرج با غرور شاهزادگی اش، به حقیقت چشم دیدن اقتدار قوام را که از منظر نژادگی و تبار، به پای او نمی رسید، ولی در مشهد با جلال شاهانه حکومت می کرد، نداشت. او در قصیده‌ای که در آیام اقامت خود در خراسان ساخته و در آن از استیاد و مشوق و بزرگ خود میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۳۰۴، ۲۴۲ ش) به نیکی یاد کرده است، در مقام شکایت از عزیزان بی جهت عصر خود گوید:

هم نخواستیم که بهر يك خدمت	بهرم صد تعنت و تهجین
گنه دهم ز حمت فلان الملك	گنه كسشم منت فلان الدین
چند گسوم ادیب را كه بیبا	شرح حالم به خواجه كن تبیین
چند گسوم عماد! كاری كن	چند خوانم به گوش خر، یاسین ^{۱۶}

و در روزهای آخر والی گری قوام در حق او چنین ساخت:

این والی بی عرضه به ما اهل خراسان

دردی نفرستاد و هو اینز نبخشید^{۱۷}

چنین بود که پس از بازداشت قوام در مشهد، ایرج احساس آزادی بیشتری کرد و با کلنل روابطی معقول بلکه دوستانه برقرار نمود و در مجامعی که از سوی کلنل تشکیل می شد، فعالانه شرکت می کرد. مهم تر از همه آن که ایرج میرزا، معاون دیوای بلژیکی شده بود که کلنل او را بی اجازه حکومت مرکزی - به سمت پیشکار دارایی خراسان منصوب کرده بود و او هم مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان مالیات (همراه با جریمه و خسارت تأخیر پرداخت) به پای شخص قوام نوشته بود و املاک و اموال زیادی را که قوام در خراسان گرد آورده بود، مصادره کرده بود.

باری، هم از جهت جبهه بندی های سیاسی - اداری و هم از جهت خانوادگی - نژادی، ایرج خود را طرف مقابل قوام و وثوق قرار داده بود و راه بازگشت و آشتی برای خود باز نگذاشته بود؛ چنان که حتی پس از سقوط سید ضیاء و عروج قوام از زندان به اریکه صدارت و صدور دستور عزل کلنل از سرپرستی ایالت خراسان، ایرج مستط زیر را در هجو قوام ساخت:

که گمان داشت که این شور به پا خواهد شد	هر چه دزد است، ز نظمیه را خواهد شد
دور ظلمت بدل از دور ضیا خواهد شد	دزد کت بسته، رئیس الوزر خواهد شد

مملکت باز همان آتش و همان کاسه شود

لعل ما سنگ شود، لؤلؤ ما ماسه شود

این رئیس الوزر را قابل فرآشی نیست	لایق آن که تو دل بسته او باشی نیست
همش جزی اجزادی و کلاشی نیست	در بساطش به جز از مرتشی و راشی نیست

گر جهان را بسیارش، جهان را بخورد

و وطن لقمه نانی شود، آن را بخورد

ایرج میرزا سپس به شیوهٔ تئاتر از زبان قوام السلطنه به پیشکارش می‌گوید:

ول مگو، گوش به گفتار تو نادان ندهم
من سلامی و سسده را ز کف لرزان ندهم
اسب و اسباب به زاندارم خراسان ندهم
من به زاندارم اگر جان ندهم، نان ندهم
زنده باشم من و کالسکه من ضعیف شود
می‌زنم تا همه جا، گر همه جا ضعیف شود

من به هر حمله بود، مقصد خود صاف کنم
دست خطی دوسه بر فاین و بر خواف کنم
به خسواتین خراسان دو تلگراف کنم
وعسده از جانب شه رتبه و الطاف کنم

همه دیوانه صفت قوهٔ خود جمع کنند
ریش زاندار مری و ریشهٔ خود قمع کنند^{۱۸}

گفتنی است که ایرج میرزا، بخشی از مثنوی معروف «عارف نامه» را نیز در همین اوقات یعنی در ۱۳۳۹ ق. که عارف دوباره پس از آغاز انقلاب کلنل به مشهد رفته و در باغ خونی (مقرر فرماندهی کلنل) اقامت کرده بود، سرود. منشأ این بی‌مهری از سوی ایرج، آن بود که در مرحلهٔ اول - چنان که پیش از این گفتیم - عارف در باغ ملکی مشهد در کنسرتی پیرازدحامی، با خواندن اشعاری، به گور «خاقان» (فتح علی شاه قاجار جد ایرج میرزا) نقرین فرستاد^{۱۹} و ایرج که خود در آن مجلس حضور داشت، پس از شنیدن غزل «نقرین به گور خاقان» و تصنیف «رحم ای خدای دادگر کردی، تکریدی» همراه دیگر شاهزادگان قاجار آرام و آهسته بعنوان اعتراضی موقرانه مجلس را ترک کرد. چه معلوم بود که این اشعار را عارف با موافقت قبلی رهبر جنبش خراسان که خود در ردیف اول حاضران جلوس کرده بود، خوانده است و با حضور او، اعتراض به نوع دیگری ممکن نبود. اما دیوار عارف کوتاه بود و ایرج می‌توانست نقی دل خود را از او خالی کند، بویژه که ایرج از عارف که پیشتر در تهران با او دوست بود از این جهت هم رنجیده بود که عارف، در ملا عام، با کمال بی‌اعتنائی با او برخورد کرده و حتی وقتی ایرج خواسته بود با عارف رویوسی کند، عارف خود را کنار کشیده بود و چون خواسته بود به او دست بدهد، عارف سخن اهانت آمیزی بر زبان رانده بود. به هر روی، ایرج «عارف نامه» را در مشهد در همان ایامی که عارف نزد کلنل در باغ خونی منزل داشت، سرود و وطنی آن از کلنل چنین تمجید کرد:

که باشد دل به دیدار تو مسائل
که باشد بهتر از جان میسر بابت
جلیل القدر سسر دار فلک عساکه
فتساده آن طرف حسنی زلاحول
مهدب، پاکندل، پاکیزه دین
توانا، باتوانایی، کنم آزر
به خلوت پاکندامن تر ز خلوت
خیانت کرده و برداشته مسزد
کمر شخصاً به اصلاحات بسته
که دیسار ابر از غوغیا نموده
در این زاندار مری تحت السلاح است
صحبیح البینه و خوب و سلامت^{۲۰}

الای عارف نیکو شمایل
گنوار باد مهمانی به جانان
کسرم الطبع سرهنگ وطن خواه
رشیق الفند، صحیح الفعل والقول
مؤدب، باحیاء، عاقل، فروتن
خلیق و مهربان و راست گفتار
ندارد باجوانی، هیچ شهوت
جز دینه مرکزی‌ها را همه دزد
ز سرگزرشسته طاعت گسسته
یکی زاندار مری بریانده
به هر جایک جوانی باصلاح است
همه باقوت و بااستقامت

ایرج در چشم عارف و یاران او شاهزاده‌ای از کار افتاده پیش نبود که تنها با یاد اشرافیت پوسیده و تنها در بزم طرب بقایای پیش از مشروطه احساس رضایت می‌کرد، و مدایح او از کتلل و نقادی‌اش از عارف، جدی تلقی نمی‌شد. با این همه، ایرج در طول حکومت مستقل کتلل در خراسان، به موج روشنفکرانه اصلاح طلب و حتی چپ‌گرای خراسان بیشتر احساس تمایل می‌کرد تا حکومت قوام السلطنه بر تکبر و تیختر. لذا همچنان به مخالفت با قوام ادامه داد و حتی پس از کشته شدن کتلل برای تهییج و تشجیع زاندار مری به ادامه مقاومت در برابر حکومت مرکزی به ریاست قوام، ضمن شعری در سوگ کتلل خطاب به او گفت:

که چون تو شیر بری را در این کتلم کنند
که این مقاتله با تو را چه نام کنند
بیا ببین که چه بعد از تو با نظام کنند
تمام عده زاندار مری قیام کنند
به هر وسیله ز خود رفع اتهام کنند
پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند
و گسرنه، جنبش از بهر انتقام کنند
وطن پرستان بیسوده اهتمام کنند
پس از تو باید تا جامه مشک فام کنند

دلم به حال تو، ای دوستدار ایران! سوخت
تمام خلق خراسان به حیرتند اندر
نظام مسافقط از همت تو دایر بود
رسید نوبت آن کز برای خون خواهی
دروغ و راست همه متهم شدند به جبن
مرام تو همه آزادی و عدالت بود
به جسم هیأت زاندار مری، روانی نیست
خدا نخواست که این مملکت شود آباد
سزد که هر چه به هر جا وطن پرست بود

ایرج میرزا همچنین درباره سر جدا شده از تن کتلل، این قطعه را ساخت:

که بی حیات، ولی در حیات جاوید است
نشان بیرق ایران که شیر و خورشید است.^{۲۱}

به احترام به این سر نظر کنید ای خلق
بدل به این سر بی تن شود دو روز دگر

با این اوصاف، قابل پیش بینی بود که امیر لشکر جدید شرق (حسین آقاخان خزاعی) که قبر کتلل پسیان را تیش کرده و جنازه او را از آرامگاه نادر بیرون برده بود، نام «جلال الممالک» (ایرج میرزا) را نیز در سیاهه متهمان برای دستگیری و محاکمه و مجازات بگنجانند؛ چنان که سر کنسولگری انگلیس در مشهد ضمن برشمردن دستگیر شدگان - به دست امیر لشکر شرق میر پنج حسین خزاعی - در پایان به مخفی یا متواری بودن بعضی از متهمان از جمله «جلال الممالک» تصریح دارد.^{۲۲} در ضمن باید گفت این که در بعضی منابع، شعر زیر ایرج را مدیحه‌ای برای حسین خزاعی قلمداد کرده‌اند، اشتباه است و به یقین این بیت اشاره به کتلل محمدتقی خان دارد:

با خبیر رم می‌کنند و بی خبیر، رم می‌کنند
چه ایرج میرزا در قصیده‌ای که در تقاضای اسب سروده است، به نام کتلل محمدتقی خان تصریح دارد:

همچو آن اسبی که بر من داد امیر کامکار

داند خصال اسب و شناسد تبار اسب
باشد ز حسن اسب یکی هم و قمار اسب^{۲۳}

میراجل تقی خان، آن نخبه جهان
اسب موقری پیستند برای من

ایرج، باز در قطعه‌ای دیگر از کتلل محمدتقی خان بعنوان فرمانروای شرق یاد کرده و در باب اسبی که کتلل به او هدیه کرده است، می‌گوید:

می‌خواست زحمت من درویش کم کند
انده روی انده و غم روی غم کنند
باید خدا یگان اجل، دفع سم کنند
آن گه یکی که رم ننماید کسرم کند
یک اسب خاصه نیز به این اسب ضم کند.^{۲۴}

فرمانروای شرق که عمرش دراز باد
اسبی گرم نمود که از رم به خاطر م
سم است بر وجود من این اسب و زودتر
یا اسب را بگیرد و بخشد به دیگری
یا اگر عطیه باز نگیرد خدایگان

بازی، ایرج که حکیم دستگیری‌اش از سوی امیر لشکر جدید شرق صادر شده بود و حق داشت با سابقه معاونت دیوای بلوچی از يك سو و اشعاری که در هجو قوام و مرتبه کلنل ساخته بود از سوی دیگر، بر جان خود بی‌مناک باشد. نخست به حجره دوست ادیب و شاعرش بلکه استاد و مشوق اصلی‌اش در خراسان، ادیب نیشابوری پناه برد و سه شبانه روز محفاله در بستوی حجره ادیب منزل گرفت و پس از آن در منزل مرحوم آقازاده خراسانی پنهان شد^{۲۶} و بعد از ده یازده روز اقامت در اندرون منزل آقازاده همراه مرحوم امین‌الشریعه - خانقا یثرب، به شوکت‌الملک علم که در قائلت استقلال از مرکز داشت، پناه برد. ایرج میرزا خود در این باب می‌گوید:

مرا تشد در خراسان، کلز مشکل
گنذار افتاد سوی بیر جندم
فرو آوردن اعششی به باهل
که باشد لجه اجلال رافلك
به تمام وزهد ابراهیم ادهم
ز عدلش هر دو جنا، دل الامان بود
مهیا بهر استخلاص احرار
ز جودش برده خاص و عام، امام
ز ایتمام و ارامل دستگیری
به صد خوشروئی و احسان پذیرفت
فرو نگذاشت هیچ از مهر بانی
کسه از وی بنده را خط امسان است^{۲۷}

چو در دلو هزار و سیصد و چل
توافق کسرد اقبسال بلندم
فرو آوردم آنجا، بخت مقبل
امیر بنده پرور شوکة الملك
خندلوندی به بدل و جود، خاتم
امیر قائلت و سیستان بود
سرایش تکیه گناه خاص احرار
گشاده سفره اش بر خاس و بر عام
نشاط خاطرش مهیمان پذیرد
مرا در حضرش مهیمان پذیرفت
به جنا آورد شرط میزبانی
«امیر»ی را «امین»ی میهمان است

در اینجا مناسب است که از نقش محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک علم (امیر قائلت) که در این انقلاب از يك سو با گرفتن دستور از دولت مرکزی، برای مقابله نظامی با کلنل آماده می‌شد و از سوی دیگر، راه صلح و مسالمت را برای تسلیم کلنل با تلگرافهای حضوری باز می‌گذاشت، سخن به میان آید. در آغاز باید گفت که شوکت‌الملک به خلاف برادرش حشمت‌الملک (والی سیستان و بلوچستان)، به گونه‌ای که از گزارش رسمی شخص شوکت‌الملک بر ضد برادرش حشمت‌الملک به مظفرالدین شاه قاجار آشکار است، ایران دوست و خواهان ترقی و تعالی ایران و مخالف گسترش نفوذ بیگانگان در سرحدات جنوبی ایران بوده است.^{۲۸}

گذشته از آن، شوکت‌الملک، اهل شعر و ادب بود و با بسیاری از شاعران، ادیبان، هنرمندان و فرهیختگان عصر خود از جمله امین‌الشریعه، ایرج میرزا، ادیب‌السلطنه سمیعی، محمد هاشم میرزا انسر، حسن نبوی و... مناسبات و روابط نزدیک داشت. مهمتر از همه آن که خود نیز شعر می‌گفت. نویسنده، دقیقاً بیست و هفت سال پیش، تضمینی از غزل حافظ را که در یادداشت‌های مرحوم امین‌الشریعه به قلم مرحوم حبیب‌الله خان مقصدلو فرزند مرحوم عبدالصمدخان میر بیخ ملقب به موقر‌الملک رئیس دسته‌های سوار مقصدلوی استرآباد - به نام شوکت‌الملک ثبت شده بود، در مجلهٔ یغما چاپ کردم.^{۲۹}

بازی، شوکت‌الملک علم، در کنار اکثر حاکمان و فرمانروایان عصر خود، حکومتگری شناسسته، تجدیدطلب و خدمتگزار بوده است. تأسیس مدرسهٔ شوکتیه بیرجند (ساختهٔ ۱۳۲۵ ق) از نخستین باقیات صالحات اوست که در محل حسینیه او دایر شده و مهم‌تر آن که شوکت‌الملک پس از ورود امین‌الشریعه و ایرج میرزا به بیرجند به تشریح و تشویق امین‌الشریعه (پیش از بسیاری از شهرهای دیگر) در بیرجند به تأسیس «مدرسهٔ شوکتی نسوان» برای تعلیم و تربیت دختران دست زد و با وجود مخالفت جدی بعضی از متشرع نمایان به این خدمات ادامه داد. همچنین، گذشته از حسینیه

و مدرسه شوکتیه، بیمارستان و کتابخانه‌ای نیز در بیرجند بنا کرد.

شوکت‌الملک که در انقلاب مشروطیت، از آزادی‌طلبان پشتیبانی کرده بود، در انقلاب کلنل در ۱۳۰۰ هم قلباً در مقام پیش‌گیری از برخورد نظامی کلنل با نیروهای محلی بود. سرانجام هم به عده‌ای از شخصیت‌های خراسان که جانشان در خطر بود، در بیرجند پناه داد. اما عاقبت خودش در سال ۱۳۰۳، در اوج اقتدار سردار سپه، از کار کناره گرفت که می‌دانست قدرت مقاومت در برابر او ندارد. پس از استعفا از قلمی رضاشاه، در سال ۱۳۱۴ یکسره از بیرجند دور شد و به تهران آمد؛ ولی از حسن تدبیر و روح مسالمت‌جویی که داشت، منظور نظر رضا شاه واقع شد و نخست به استانداری فارس (۱۳۱۷) و سپس به وزارت پست و تلگراف مأمور و منصوب شد. شوکت‌الملک علم‌پس از رضا شاه نیز در اولین کابینه محمد علی فروغی (شهریور ۱۳۲۰) در سمت وزارت اقامت شد. لیکن در ۱۳۲۱ به بیرجند بازگشت و سرانجام در سال ۱۳۲۳ در آنجا به‌رود زندگی گفت. مجلسی محتشم برای بزرگداشت او در تهران تشکیل شد و در آنجا، ملک‌الشعراء بهار از او به نیکی یاد کرد و همچنین حسین سمیع متخلص به «عطا» و ملقب به ادیب‌السلطنه (۱۲۵۳-۱۳۳۲) در تاریخ فوت امیر شوکت‌الملک عام (۱۳۲۳) چنین گفت:

شوکت‌الملک دل از صحبت یاران بر کند	وز فراقش دل یاران همه آکنده بود
آن جهان یار خندارایه خلوص و به صفا	بندگی کرد که شایسته یک بنده بود
چو نکوفام همی زیست وی، اندر همه عمر	گسویم از زنده جساویدش، زیننده بود
زین سبب خامه رقم زدی تاریخ وفات:	«شوکت‌الملک بر اہم علم زنده بود»

عشقی

سید محمد رضا عشقی معروف به میرزاده عشقی (متولد ۱۳۱۲ ق در همدان - مقتول ۱۳۰۳ ش در تهران) از شاعران روزنامه‌نگاران و نماینده‌نویسان تند و انقلابی پس از مشروطیت بود.

او نماینده‌ای با نام «رستاخیز سلاطین ایران در ویرانه‌های مدائن» نوشته بود که در اوج انقلاب خراسان یعنی چند روز پس از آمدن عارف قزوینی به مشهد به دستور کلنل پسیان در قسمت غربی باغ ملی مشهد به روی صحنه آمد. پس از این تئاتر بود که عارف در برنامه کنسرتی عارف معروف «گور خاقان» خود را به مطلع زیر در دستگاه بیات ترک خواند:

سپاه عشق تو، ملک وجود، ویران کرد / بنای هستی عمرم به خاک یکسان کرد^{۲۰}

امین الشریعه

امین‌الشریعه (متولد ۱۲۴۷ ش در سبزوار - درگذشته ۱۳۱۸ ش در گرگان) از رجال علمی و ادبی عصر مشروطه، از زبان مهاجرت خود همراه میلیون (از جمله شیخ محمد حسین مجتهد مقصدلو استرآبادی) به غرب کشور یا کلنل آشنایی و دوستی یافته بود. لذا پس از دستگیری قوام‌السلطنه، بعنوان یکی از دانشمندان روشنفکر و ترقی‌خواه، به پشتیبانی از کلنل پرداخت. وی در دو مورد به سمت عضو «هیئت مصلحه» که در حقیقت بقرای حسن نیت کلنل برای بی طرف کردن ممالک آن و حوزات محلی بودند، به نزد حاکمان محلی خراسان عزیمت کرد.^{۲۱}

پس از کشته شدن کلنل نیز این اشعار را در سوگ او ساخت که بیت آخر متضمن مآذ تاریخ وفات کلنل نیز می باشد:

فزود بعد محرم، غم دگر، کلنل^{۳۲}

کنون که خون تو شد این چنین هنر، کلنل
کنیم هر شب اگر گریه تا سحر، کلنل
قضان داد به مامهلت آن قدر، کلنل
خلاف نیست، نخوانم گرش بشیر، کلنل
جداسر از بدنت شمر کرد اگر، کلنل
شدند اهل و قازار و خون جگر، کلنل
به روز واقعه کردی ز سر، سپر، کلنل
بلی شهید و وطن می کند خطر، کلنل
تراست سرور و سالار هم سفر، کلنل
تو سر بریده کتون کن به مانتظر، کلنل
به توس، مرد وزن و دختر و پسر، کلنل
کنار تربت «نادر» به چشم تر، کلنل
«ندیم نادر افسشار، با هنر کلنل»

شهبید گشت چو در غره صفر، کلنل

چه گونه اهل خراسان دمی بیسایند
یک از هزار حسیق سوق ترا ادا نکنیم
اگر چه داد خراسان رضا به جمهوری
هر آن کسی که بسوزد دلش به کشتن تو
«قوم السلطنه» شد قاتلت یزید صفت
سرت چو خصم جفا پیشه از قفا بپرید
سرت بریده شد، اما تو سر بلند شدی
در این سفر بهره اولیا نهادی گام
تو رفتی و همه گویند سیدالشهدا
سر حسین، شد از نیزه ناظر اسرا
اسیر بنجۀ شمر و سنان و خولی بین
امین چو خواست کند ثبت سال دفن ترا
به خیر مقدم، بپرید سر ز «طیر» و بگفت

۱۳۴۰ قمری = (حرف «ط» سر «طیر») ۱۳۴۹

پس از استقرار میرنچ حسین خزاعی (امیر لشکر شرق) در مشهد، به دستور مرکز، حکم دستگیری همه شخصیت‌های سیاسی، اداری و اجتماعی که با قوام مخالفت و با کلنل همکاری کرده بودند، صادر شد که نام حدود چهل نفر از دستگیر شدگان در گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد مندرج است.^{۳۳} اما امین‌الشریعه، نظر به درجه اجتهاد و نیز اختصاصی که با آقا زاده خراسانی مرجع روحانی خراسان مدار وقت داشت، به او پناهنده شد و کسی در منزل آقا زاده متعرض او نمی توانست شد. در همین احوال، ایرج میرزا نیز که حکم دستگیری او صادر شده بود، با لباس مبدل خود در از حجره تنگ و تاریک ادیب نیشابوری به منزل آقا زاده رسانید و در آنجا مخفی شد، تا آن که عاقبت چون اوضاع به کام مخالفان استقرار یافت، امین‌الشریعه به دعوت شوکت‌الملک علم به بیر جند رفت و ایرج میرزا نیز چون به سمت معاون دیوبندی بلن یکی، مسؤول مصابرة املاک و اموال قوام در خراسان و مفضوب رئیس دولت بود، همراه او به بیر جند روانه شد و در آن روزها بود که شیخ محمد حسن سالک سبزواری که سابقاً در هجو قوام اشعاری ساخته بود، در مدح حسین خزاعی امیر لشکر خراسان، این رباعی را به سردار سپه تلگراف زد:

ای حافظ افسر کی و مستند جم
آهو بره رام کس کرده با شیبیر اجم^{۳۴}

سردار سپه پشت شهنشاه عجم
در توس، امیر لشکر شرق، حسین

در حالی که ملک‌الشعراء بهار در حق همین حسین خزاعی گفته است:

بسته میان تنگ بر اذیت داعی

ثانی شمیر امین، حسین خزاعی

شیخ احمد بهار

شیخ احمد بهار تهرانی (۱۳۳۶ - ۱۲۹۶ ش) از اعضای حزب دمکرات در صدر مشروطیت و مدیر هفته نامه بهار در مشهد^{۳۵}، مهمترین مطبوعه هواخواه جنبش کلنل بسیان بود و در این مدت صادقانه در خدمت این حرکت قرار داشت و لذا مطالب آن یکی از منابع مهم پژوهش درباره قیام کلنل و نقشهای بازیگران این جنبش محسوب می شود. شیخ احمد

بهار، در زمان اقتدار کاننل، شعر تند زیر را با مقدمه‌ای درباره پیشینه استعماری انگلیس در هفته‌نامه خود منتشر کرد و طی آن ضمن تفتیح قرارداد وثوق‌النوله، کودتای سیدضیاء را نیز نتیجه توطئه انگلیس خواند. متن این نوشته مشهور و منظوم این است:

«خو آنندگان جریده بهار از خواندن بیانات لرد کرزن و تحریرات مسلسل ما به تنگ آمده‌اند، ما هم می‌بینیم يك نطق ریائی را بیشتر از این نباید توضیح داد. اینک برای آن که بدانند دولت انگلیس نه تنها مانع ترقی و سعادت ماست، بلکه خاری است که در راه سعادت نوع بشر روئیده و نیز بدانند که در میان ایرانیان اشخاصی یافت می‌شوند که به خوبی هر نطق و بیان ریائی را از غیر آن تشخیص می‌دهند، یکی از قضایای خود را (که در نتیجه توقیف جریده بهار در سال ۱۳۳۷ در موقع عقد قرارداد ۱۹۱۹ و مسافرت ما به قفقاز و قسطنطنیه) ساخته شده،^{۳۴} در پایان نطق لرد معظم طبع کرده و تحریرات خود را به همین جا خاتمه می‌دهیم.»

در جهان غوغا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 خلق را بی‌نام نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 بهر کشورگیری و خاموشی هندوستان، هر زمان در این جهان
 طرح بدعت‌ها نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 از پی کشتار مردم حمله‌های بی‌شمار، روز و شب پردی به کنار
 پرده‌ها بالا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 در سر پیروی به سودای قریب و مکر و غدر، جنای بگریزی به صدر
 کینار صندیر نام نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 بر ضعیفان حمله پردی با سلاحی رنگ‌رنگ، گه به صلح و گه به جنگ
 قصد خود اجرا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 گناه چون مردان جنگی خوشستن را ساختی، گناه شمشیر آختی
 بانگ رعید آسا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 گناه نوحه گناه زاری گناه آه و آلامان، گناه چو شوهر مسرده گمان
 داد و او ایلا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 عقده‌بستی تو با هر قوم با مکر عجوز، لیک بعد از چند روز
 جمله را احاشا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 خلق را پردی به قسربانگاه از بیسرو و جوان، آنچه زن بد در جهان
 از سببتم شکلی نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 سسور با و سسور آن دو کشور آباد را، بصره و بغداد را
 سسور به سسور بخت نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 بالکان و بالکانی را به خون کردی غریق، بسوخستی شان در حریق
 جمله را اغوا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 آمدی قسطنطنیه‌ای طمعکار بسسورک، بهر اضلاع حلال ترک
 و اندر آن مسأله نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 آن که را دشمن شمردی کشدیش از کله پوست، و آن که را خوددیش دوست
 کی به وی ایقتسا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 روس را پردی به قسربانگاه قسروین اروپ، در بر توپ کسروپ
 طعمه‌انگ نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس

گه دنیکن را علم کردی به زور سیم و زر، گناه با کولچناک شهر
 روز و شب نجسوان نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 گه شدی در قتل و غارت ها معین منشویک، گه به ضد بولشویک
 سیم و زر اعطا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 جمله فرزندان اسلوراز کین کردی تپناه، روز ژرمن را سیاه
 چون شب یلدا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 مملکت گیری تو کردی، قوم لاتین شد تلف، شده به تیر کین هدف
 بی ضرر سود نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 ملت ایتالیا گردید ناچیز و فقیر، آنچه رست از تیغ و تیر
 خدعه با رومان نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 کشور بلژیک و بران گشت و بغداد از تو شد، مصر آباد از تو شد
 خوب قسمت ها نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 از اروپا آنچه خون خوردی ترا چون بس نبود، رخت بستی ز آن حدود
 قصد آمریکا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 آنچه در صحرا توانستی بکشتی از بشر، پس به انواع دگر
 غرقه در دریا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 آنچه صد جنگیز در صد قرن با عالم کند، پابنی آدم کند
 بکه و تنه ها نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 نیست در دنیا زمینی کوه خون آغشته نیست، یا که در وی کشته نیست
 جنگ با عیسی نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 بی زنجیل اعتنا کردی نه از عیسی حیا، نه ز جمله انبیاء
 بی زحق پروا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 ناگهان از مکر ایلیس و سپاه سلم و تور، سخت از نزدیک و دور
 جمله سوی ما نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 هر کجا آید بید نژاد و بید دل و بید باطنی، هر کجا آید خنثی
 گسختی و پید نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 گرد کردی گرد خود هر دزدی ناموس را، لوس را، جانسوس را
 هر چه گفتم استغنا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 هر کجا دیدی بگی خون همت صدر رنگ را، ریختی صدر رنگ را
 تا به مناسا آقا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 پسر تهنجد وطن خسرو امان مناسا استغنا نمودی، هر چه بینا یافتی
 زود نابینا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 فحطی و تنگی فکندی سخت در هر مرز و بوم، وزی قتل عموم
 هر کجا بپا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 با ترقی التوله بر بستی به فتح خود قرا، تا کشی از مسامار
 قیام خود افشا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 کشور سار از قزوق تا به قاهر از کوه و دشت، وز دگر سو تا به رشت
 سر گرزده پروا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس

بلشویک‌ها را تو آوردی به خستاک پاک مستسا، از پی اهلاک ما
 عهده خسود ایفنا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 موقع تعیین مبهمرتان به هارم پارلمان، سخت با تیغ و ستان
 حمله بر آرا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 مردم شیراز و کرمانشاه و کرمان را به زور، در کفای قومی سرور
 جاسم بی‌آوا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 کودتای سید ضیاء ایجاد شد با دست تو، خوب مزد شست تو
 هم‌سستی والا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 هر چه میل بود کردی در شمال و در جنوب، خوب کردی خوب خوب
 خوب با مستان نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 هر چه در ایران نمودی از برای خنوسختن، خسوف حق بشنوزمن
 بیخود و بیجان نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 در «بهار» خسویش «احمد» گفتند دائم این کلام، گسره چه با دست قوام
 بروی استتار نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس
 روز گسار، آخر تو را هم خسور و رسوا می‌کند، با تو دنیا می‌کند
 آنچه با دنیا نمودی، ای جناب انگلیس! ای جناب انگلیس^{۳۷}

شیخ احمد بهار همچنین مرثیه‌ای در کتبی به لهجه مشهدی با عنوان «دانش غلم» پس از شهادت کتلل بسیار سروده و در آن
 از مفاسد و مظالم حکومت مرکزی در تهران فالیده است و همین اشعار است که ایرج میرزا در تقریظ از آنها شعر معروف
 «دانش غلم» خود را سروده و گفته است:

وصف میرکنز را کسی مثل تو بی‌برده نگفت اما اشعار شیخ احمد بهار به لهجه محلی مشهدی:	رفته و دیده و سنجینه وی برده نگفت ^{۳۸}
دانش غلم رفتیم و یک دوره تهر و نه دیدیم لوطی‌سای پر طمع و دزدای نیم چسبیده دیدیم	میرکنز فتنه هر گوشه ایر و نه دیدیم دانش غلم اینچه نگاه کن میو کوچایم تو کجا ^{۳۹}

احمد بهمنیار

احمد بهمنیار کرمانی (۱۲۳۳-۱۳۰۱ ش) مدبر فتنه نامه دهقان (تأسیس ۱۲۸۹ ش در کرمان) که به همین دلیل
 «دهقان» تخلص می‌کرد، پس از آزادی از زندان در ۱۲۳۶ ق به استخدام دولت درآمد و به خراسان مأمور شد، وی پیش از
 آنکه خود در سال ۱۳۰۱ شمسی روزنامه فکر از بهار را منتشر کند، در سال ۱۳۰۰ ش در دفاع از کتلل محمد تقی
 خان به نظم و نثر مطالب می‌نوشت و از جمله محسوس در پنجاه بند ساخت که چند بند آن به قیام کتلل اختصاص دارد.
 گوییم که این محسوس که موضوع عمومی ایران و جو انقلابی آن زمان خراسان را نشان می‌دهد و بطور کامل با عنوان «هدیه
 شرق ایران به شرق قیام ملی خراسان» هشت روز پیش از کتلل در مشهد چاپ شده بوده این است:

مژده که دنیای پیر از سر نو شد جوان بیکر و بسوز شرق گسرتت غم‌خواران	به جسمش اندر دمید صور تکامل روان پنجمه حق بر درید پرده حق نشنوان
---	---

کوس حقیقت فکند به رخ مسکون طنین

مغرب پس خورده خون گرفته دیوانگی بشیر نپسند مگر به چشم بیگانگی	شده است مغزش تهی زهوش و فرز انگی نهوید از حرص و آز طریق سردانگی
--	--

به حمله آورد خواست جهان به زیر نگین

هند گنه کفرانس، کنند گنه کنگره
گیتی قسمت کنند به نام مستعمره

به مصر و شام و عراق به هند و ایران و چین

تبع به روی جهان ز کیشه آهینختند
فتنه و شر و فساد به گیتی انگینختند

ز آتش بیدادشان بر آسمان شد چنین

اگر معاهد شوند فرانس و ایتالیا
و گسر زند آفرین کا طیل خلاف از ریا

که بهر بیغمای او جمله نموده کیمین

ز غریبان، شرفیان به عده افزوترند
با کهدل و پاکزاد، راد و کرم گسترند

تن به اسارت کجا دهند قومی چنین؟!

ایندون ایرانسان به دانش آید و هوش
بر آورند از جگر به نام ایران خسروش

نهاد دام فریب هم از یسار و یمین

سختند دل به تنگ، آن همه نام و شرف
کسر دند اینها، لو وقت به عفت تلف

کسر در اور تخته ها پر خطر و سهمگین

حرفه عمال شد مکر و ستم پروری
صدره از آنان بتسر قلم زن و دفتری

طینتشان از نفاق آمده گوشت عجمین

مکش در خواب جهل غنوده از میرد وزن
کم حسره و خسره بر ست، بی هنر و لافزن

نه نزد خود شرم مستلر، نزد گران شرمگین

سران کشور که باد از نشان سر جدا
دولت از ایشان فغیر، ملت از ایشان گدا

ز مردمی بی نشان، به اجنبی همنشین

جهان فراگیره این شمله عالم آید
شیرازه ای پیشتر نهسته از آن هنر

الاتری نازلا هم سلطان مستور
تبع عدالت نخست به روس شد مرگبار

کشور آزاد شد ز بند سر حاکم
گلری درون مستور به دست آمد

ایمن دور فلک به گسار مظهره شد
جهانخور بی امان به مرگ محکوم شد

به روز و اندک سرور نهسته شد
توده هر ملت به جیش آمد هم

زختم چون شروه شیر به غرض آمد هم
بدلوزن آمد هم سرور نه شد

وکیل و سیر و وزیر ز صفت است
ز جور و کارگر بی سر و سلطان

چو کسب از هر حد از است
چندی اگر بگذرد مسور بر این سرور

محو شود نام ملک از روز روز گسار
بهتر نه شد ز هر حد از است

ز ایسرای کرده پشت از نه شد
حق جهانان به دست خود نه شد

تا به کی از هم برود تو و او صوم
استحبه بر دل از حق خون که طاع

خسب آواره به قیام کلان محمد تقی خان و پهلوان گزینا گریه
مگر نه ایله ز طوس آوای حق شسته شد

مگر نه بود وطن چو کساره هر شسته شد
بسته به جیش گسار نه شد

تاریخچه ایران و جهان

تاریخچه ایران و جهان

تاریخچه ایران و جهان

تاریخچه ایران و جهان

تاریخچه ایران و جهان

ادیب نیشابوری

میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری مترس بزرگ ادبیات در مشهد، نسبت به ماجراهای سیاسی عصر خویش کم و بیش بی تفاوت ماند و با این که شاعری مقلد و ادیبی توانا بود، در محدوده جزئیات حوزه ادبی خویش ماند؛ چنان که نوشته‌اند وقتی عارف قزوینی غزل معروف «فرین به گور خاقان» خود را در تئاتر باغ ملی مشهد خواند، تنها واکنش ادیب نیشابوری آن بود که دو ایراد ادبی بر آن غزل گرفت و آن این بود که عارف در مقطع این غزل:

چو جغد بر سر ویرانه‌های شاه عباس
نشست عارف و لعنت به گور خاقان کرد

اولاً، عارف، خود را به جغد تشبیه کرده و این خلاف بلاغت و دور از ذوق ادبی است که شاعر خود را بی دلیل چنین خوار و ذلیل کند و ثانیاً، از جهت تقطیع، حرف اول «عباس» باید به تلفظ نیاید و «شاهعباس» تلفظ شود و حال آنکه حرف «ع» به سلاطین حرف «همزه یا الف» قابل اتصال به حرف آخر کلمه قبلی نیست.^{۱۱}

مشکان طوسی

سیدحسن مشکان طوسی همزمان با انقلاب کلنل بسیان در خراسان (هفده سال پس از انقلاب مشروطیت) به استقبال غزل ایرج میرزا به مطلع «طرب افسرده کند چون که ز جلد در گذرد» گفته است:

هیچ کس... بلکه کسی نیست که لژر گذرد	کیست آن کس که به راه وطن از سر گذرد؟
حالت مسا به همان وضع مکرر گذرد	هفده سال ز مشروطه گذشته است و هنوز
به مقام عمل، از کاغذ و دفتر گذرد	این چه سوزی است که قانون نتوانسته هنوز
که چه در حبس غزان بر سر سنجر گذرد	آن کس آزاد بود، کی بتسو اند دانست

روزی آید که حساب همگی را بکشند
این دین عاقبت الامر ز چنبر گذرد

سخن بایانی

انقلاب خراسان به رهبری کلنل محمدتقی بسیان در ۱۳۰۰ ش، پس از سقوط کابینه ضد اشرافی سیدضیاءالدین طباطبائی در ای رگه‌هایی از اندیشه‌های اجتماعی بود و مردم خراسان به دولت مرکزی اعتراض داشتند که چگونه فراموش می‌کند که به دستور دولت در خراسان دستگیر و به تهران اعزام شده بود، بی محاکمه نه تنها از زندان رها کرده بلکه او را به بزرگترین مقام اجرایی دولت یعنی ریاست وزیران بر نشانده است. به تقی‌میرزا شاعران بزرگ ایران در آن زمان یعنی بهار، ایرج، عارف و نیز بسیاری دیگر از سخنوران که شهرتی کمتر داشتند، همچون امین‌النشیرینه، شیخ احمد بهار، احمد بهمنیار و مشکان طوسی، دولت مرکزی را به نام دولت «اعیان و اشراف» در این اقدام محکوم می‌دانستند و چون پاسخی قابل قبول از تهران دریافت نکردند، به مقاومت نظامی پرداختند و حتی تا مرحله اعلام جمهوری مستقلی در خراسان پیش رفتند.

از میان شاعرانی که اشعاری درباره انقلاب خراسان گفته‌اند عارف قزوینی، شیخ احمد بهار، امین‌النشیرینه و ایرج میرزا خود عملاً دست اندر کار انقلاب بوده و در این مبارزه سیاسی فعالیت مستقیم و مؤثر داشته‌اند. در حالی که بعضی دیگر مانند ملک‌الشعراء بهار و میرزاده عشقی تنها ناظر جریان بوده و از دور دستی بر آتش داشته‌اند و به همین دلیل سخن و تحلیل اقبال بهار از جنبش خراسان، بر عکس آثار عارف قزوینی که بک یار چه شور و حرارت است، از بار عاطفی کمتری برخوردار است. از سوزی دیگر، اشعار ایرج در وصف کلنل و مدح شوکت‌الملک یا تقاضای اسب از کلنل یا حضور او در مشهد از عارف قزوینی است که هنوز محسوس است باید از راه مذاحمی صلح‌های دریافت کند یا در منزل آقا زاده در مشهد یا سر سفره شوکت‌الملک در تبریز چند به رفاه بگذرانند، بر می‌دارد. در برابر اشعاری که عارف در حیات و پس از مرگ کلنل گفته است همه جنبه ملی و مردمی دارد و شاعر برائی خود هیچ نمی‌خواند، بلکه تنها از آرمان ملت و منافع ملی می‌سراید.

کتابخانه‌ها

۱. عارف، اشعاری خطاب به لنین ساخته است که ای چنین ای قرشسته رحمت تخم چشم من آشنایه تست کن قدم رنجبه زود، بی رحمت همین بفرما، که خانه، خیابان تست!
۲. عارف قزوینی، کلیات عارف، چاپ سیدهادی حائری، تهران، جاویدان، ۱۳۶۴.
۳. آذری، علی، قیام کلنل محمدتقی خان، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۶۸، ص ۴۳۷.
۴. عارف قزوینی، پیشین.
۵. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله، ص ۴۹۰.
۶. عارف قزوینی، پیشین.
۷. عارف قزوینی، همان.
۸. یغما، سال چهارم، شماره اول (فروردین ۱۳۳۰)، ص ۵.
۹. نسخه بدل: کی کند ایرانی اصل فراموش.
۱۰. عارف قزوینی، پیشین، ص ۲۵۱.
۱۱. رضازاده شفق، مقدمه بر یکی از تصنیف‌های عارف کلیات عارف، صص ۳۹۸-۳۹۵.
۱۲. عارف قزوینی، همان.
۱۳. همان، ص ۲۵۲.
۱۴. بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، صص ۱۶۰-۱۵۹.
۱۵. بهار، محمدتقی، دیوان اشعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴، ج ۱، صص ۳۵۲-۳۵۱.
۱۶. ایرج میرزا، دیوان ایرج، تهران، کتابخانه مطهری، ۱۳۱۵، صص ۵۴-۵۵.
۱۷. همان، ص ۱۸۶.
۱۸. همان، صص ۱۶۵-۱۶۴.
۱۹. ایرج در عارف نامه گوید:
شبنم در تشر باغ ملی
برون انداختی حمق جنبلی
نمود اندر تماشاخانه عام
ز اندامت خسرت عرض اندام
به جای بد کتانییدی سخن را
بسی بی ربط خسواندی آن ذهن را
نمی گویم چه گفستی، شرمم آید
ز بی آزر میسرات، آزر مسم آید
۲۰. ایرج میرزا، صص ۴۸-۴۷.
۲۱. همان، ص ۱۶۶.
۲۲. میرزا صالح، غلام حسین، جنبش کلنل محمدتقی

- پسیان، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۶، ص ۱۱۹.
۲۳. ایرج میرزا، پیشین، صص ۱۶۸-۱۶۹.
۲۴. همان، ص ۱۷۰.
۲۵. ایرج میرزا در غزلی گفته است:
هر چه خواهد چرخ با من کج بتابد، گو بتاب
من هم اینجا دارم آخر آیت‌المؤذنه را
(دیوان ایرج، ص ۱۷۵) و در عارف‌نامه نیز گوید:
فقط يك وقت يك آزاده بینی
يكی چون آیت‌المؤذنه بینی
۲۶. کشکول امینی، بخش منضمات، نسخه خطی، به خط مرحوم حبیب‌الله خان مقصدلو.
۲۷. رئیس طوسی، دکتر رضا، «استراتژی سرزمین‌های سوخته: نقش حشمت‌الملک در گسترش نفوذ انگلیس در سیستان، تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شماره ۱۶ تابستان ۱۳۷۷، صص ۵۵-۱۰۰.
۲۸. امین، سیدحسن، تضمین غزل حافظ از شوکت‌الملک، یغما، سال ۲۷، شماره ۸ (آبان ۱۳۵۳)، صص ۴۸۲-۴۸۰.
۲۹. برای شرح حال حسین نجیمی (ادیب‌السلطنه)، ن. ک. مرسولود، حسن، زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، الهام، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۶۵.
۳۰. کلیات عارف، چاپ سیف‌آزاد، ص ۲۴۷.
۳۱. بیات، کارو، انقلاب خراسان، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۷۱ و ۲۷۱.
۳۲. مروجی، حسن، تذکره سخنوران بیوق، تهران، عابد، ۱۳۷۶، ص ۸۲.
۳۳. میرزا صالح، پیشین، ۱۱۹.
۳۴. امین‌الشریعه، اخلاق امینی، تهران، وحید، ۱۳۶۸، ص ۱۴.
۳۵. هفته‌نامه بهار نخستین بار در ۱۲۹۶ ش در مشهد منتشر شد و سپس به شکل روزنامه درآمد.
۳۶. شاعر، اگر چه اصل سخن را در آن تاریخ یعنی پس از توفیق جریده بهار در ۱۳۳۷ ق و سفر به تلبیس در رمضان ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۷ شمسی) سروده است، اما بعد از آن بر آن افزوده و لذا به کودتای سیدضیاء در ۱۲۹۹ نیز در این اشعار، اشعار دارد.
۳۷. میرزا صالح، پیشین، صص ۱۰۵-۱۰۸.
۳۸. ایرج میرزا، دیوان، شعر «دانش‌تلم امرگ تو ا خط کردم از اشعار تو من».
۳۹. شیخ احمد بهار، بهار، مشهد، شماره ۱۰.
۴۰. مجله دنیا، ۱۳۶۰/۲، ص ۷۴.
۴۱. آخر، دکتر مهدی، «چشم‌اندازی دیگر از زندگی ادیب نیشابوری»، زندگی و اشعار ادیب نیشابوری (به کوشش بدالله جلالی بندری)، تهران، نشر نیاد، ۱۳۶۷، ص ۱۱۰.